

!!
!!
!!
!!
!!
!!

نحوه پرسش انسان معاصر از خویش

!!

علی اصغر مصلح*

چکیده:

انسان همواره به خویش اندیشیده است. اما نحوه این اندیشه در هر زمانی به گونه ای بوده است. پرسش این مقاله آنست که انسان معاصر خود را چگونه می یابد. پرسشها، دغدغه ها، امکانات و امتهای پیش روی او کدام است؟ بدون تردید اصول جهانشمول انسان معاصر نتیجه بسط و قوام یافتن تاریخ دوره جدید (مدرنیته) است. پیوستگی و همبستگی سرنوشت انسان معاصر مقتضی کوششی پیگیر از سوی همه متفکران سنتهای مختلف برای مواجهه با پرسشهای انسان معاصر است. فهم عمیق راه طی شده و شناخت ریشه های وضعیت کنونی و کوشش برای فهم سنتهای غیرمدرن در پرتو پرسشهای معاصر مهمترین تمهید برای ورود به عرصه گفتگو و هم فکری در باب مسایل انسان معاصر است. با این وجهه نظر می توان این مقاله را درآمدی برای ورود به چنین عرصه ای تلقی کرد. در این مقاله سنت عرفان اسلامی، بخصوص مشرب ابن عربی و شارحان وی یکی از قدرتمندترین سنتهای غیرمدرن برای مواجهه با پرسشهای انسان معاصر تلقی شده، که توضیح این اشاره و ادعا مجال دیگری می طلبد.

واژه های کلیدی: انسان، انسان معاصر، پرسش دوره جدید- هایدگر، وجود

*! عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

!!

انسان همواره به خویش اندیشیده است، اما این اندیشیدن هربار به گونه ای ظاهر شده است. انسان معاصر نیز به خویش می اندیشید. این اندیشیدن نسبت به آنچه در تاریخ تفکر سراغ داریم بسیار متفاوت است. انسان معاصر بیش از همیشه از گذشته، اکنون و آینده خویش می پرسد و به امکانات ظهور یافته، امکانات فراموش شده یا ظهور نیافته اش می اندیشد. اولین خصوصیت این نحوه تأمل آنست که بیشتر در قالب پرسش مطرح می شود. شاید بدین علت که پاسخ قالب مناسبی برای نظام و وضعیت استقرار است. این از ویژگیهای متفکران بزرگ قرن بیستم است که کمتر عزم نظام سازی دارند. گرایش متفکران موسوم به (پست مدرن) تنها نمونه ای از جریان است.

برای فهم اسباب پیدایش این وضعیت باید به سیر تفکر دوره جدید توجه کرد. تفکر جدید با رنسانس آغاز شد. مهمترین خصوصیت تفکر عصر رنسانس و دوره جدید اومانیسیم است. اومانیسیم اصالت دادن به انسان و استعدادها و تواناییهای اوست. لذا خواست غالب در رنسانس رفع موانع رشد انسان و تمهید شرایط برای ظهور تواناییهای نامکشوف انسان بود. تصور انسان جدید آن بود که امکانات و تواناییهای بسیاری است که تاکنون مغفول واقع مانده و باید اکنون در صدد اظهار و تحقق آنها برآمد. پس با بسط اومانیسیم در دوره جدید انسان به مدت چهار قرن به کشف امکانات جدید خویش و کوشش برای تحقق آنها مشغول شد. فلسفه، علم، تکنولوژی، نهادهای اجتماعی و مناسبات جدیدی که از قرن شانزدهم تاکنون به ظهور رسیده حاصل همین کوشش است.

اکنون انسان معاصر در اوج کامیابی در تحقق امکاناتی که با عقل مدرن کشف شده از راه طی شده و آینده خویش پرسش می کند. دستاوردهای بزرگ عقل مدرن زمینه ای فراهم نموده که انسان به صورتی بی سابقه بتواند از تجارب خویش در دورانهای مختلف و از سنتها و تاریخهای دیگر آگاهی یابد. تأکید بر انسان معاصر به عنوان موجودی یکپارچه از آن جهت است که تفکر جدید علیرغم آنکه ابتدا در کشورهای اروپایی تجربه شده پس از بسط در سراسر عالم به صورت تفکر و تمدن مسلط و بلامنازع درآمد است. لذا در عالم معاصر همه متفکران مستقیم و غیرمستقیم وارث مسایل و پرسشهای تفکر جدیدند. از سوی دیگر

گرایشی درمتفکران معاصر احساس میشود که اغلب مایلند با صورتهای دیگر تفکر و تمدن نیز انس و آشنایی داشته باشند. نتیجه همین گرایش است که در نخستین سالهای قرن بیست و یکم علیرغم اوج گرفتن شعار جهانی شدن و برشمردن خصوصیات چوون دهکده جهانی و جامعه شبکه ای (۱) و عصر فشرده شدن زمان و مکان برای دوره ما، به تنوع و تکثر فرهنگی بیش از گذشته توجه می شود.

همه خصوصیات که برای دوران جاری برشمردیم باید با تأمل بر خصوصیات تفکر جدید (مدرنیته) فهمیده شود. کوژیتوی دکارت تعبیری روشن از آغاز دوره ای است که انسان خود را مبداء و منشاء عالم تلقی می کند. در سراسر دوره جدید همه متفکران بزرگ خواه خود بدان التفات داشته اند و خواه خیر، همه به نحوی اومانیزست و سوپژکتیویست بوده اند. به عبارت ساده تر این تلقی در همه آنها مشترک بوده که آنچه رخ می دهد نتیجه فکر و عمل انسان است. به همین جهت است که در وضعیت کنونی انسان احساس می کند که آنچه اکنون در پیش روی دارد ساخته و پرداخته خود اوست. پرسش از انسان امروزه سنگینی و معنای خاصی پیدا کرده است. انسان از وضعیت کنونی خود می پرسد و آن را با وضعیتهای دیگر در طول تاریخ مقایسه می کند. از منشأ تحولات و تغییر نسبتها می پرسد. اگر آینده در ید قدرت انسان است، چه امکانات دیگری در پیش روی دارد و در ادامه این طرح افکنی به کجا خواهد رفت.

سوپژکتیویسمی که در آغاز دوره جدید در حد یک اندیشه فلسفی و نظری بود و می شد آثار آن را در آثار ادبی و هنری و یا در جریانهای اجتماعی و فرهنگی جستجو کرد، در مسیر بسط خود به جایی می رسد که می توان نهایت ظهور و بروز آن را در دستاوردها و محصولات علمی و تکنیکی سالهای پایانی قرن بیستم مشاهده کرد. اکنون گرانیگاه تمامی شؤون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، علمی و هنری خود انسان است. اومانیزسم و سوپژکتیویسم در حیات معاصر انسان چنان عریان است که انسان در صدد است خود بنیادانه نظم و نظام طبیعت را هم عهده دار شود. امکان تصرف و تغییر در نظام طبیعت که اخیراً به صورت تغییر دادن در نحوه باروری انسان و حیوانات و تغییر در طبایع و خواص

گیاهان ظاهر شده در نظری سطحی خوشایند طبع انسان معاصر است ولی برای کسانی که به تبعات ادامه این سیر توجه دارند، دلهره آورترین تحولی تلقی می شود که در طول حیات انسان رخ داده است. دلهره واضطرابهای ناشی از تحقیقات اکتشافات و پدیده هایی چون تولد انسان شبیه سازی شده (کلنی) و تصور اختلال در شبکه های غول آسای الکترونیکی و یا نزاع تمدنها مجموعاً شرایطی فراهم آورده است که هر اهل اندیشه ای را متوجه سرنوشت نوع انسان می کند.

اندیشیدن به کلیت سرنوشت انسان به صورتی دیگر در ضمن سیر تفکر فلسفی هم فراهم گردیده است. از آغاز پیدایش تفکر جدید قدرت نهفته ای در آن وجود داشت که توانست زمینه فرهنگ، تمدن و حیاتی یکپارچه را برای انسان فراهم آورد. فهم مشترک دکارتی و مبنای عقل جدید چنین قابلیت داشت که زمینه غلبه آن صورت تمدنی را بر کل بشر و یکدست کردن تاریخ انسان را فراهم سازد. تفکر جدید توانست با ماده کردن فرهنگهای ماقبل جدید و جذب و هضم آنها به صورت تفکر غالب درآید.

در توجه یافتن به کلیت سیرحیات انسان در دوره جدید دو متفکر بیش از همه مؤثر بوده اند: فردریش نیچه (F.Nietzsche) و مارتین هیدگر (Martin Heidegger). نیچه اولین متفکر بزرگ غرب بود که با سیر در بنیانهای فکر جدید ساحاتی کشف نشده از تفکر جدید را برملا ساخت. نیچه با طرح ادعای محدود بودن هر متفکر به منظر خویش و دعوت به فراسوی نیک و بد (Jenseits Von Gut und Boese) نهیلیسم و اراده معطوف به قدرت را مهمترین اوصاف تفکر جدید معرفی کرد. اوج اندیشه نیچه دریافت وی از انسان برتر (Uebermensch) است. از این جهت نیچه اولین متفکری است که با نظر به ذات و حقیقت انسان به تأمل در وضعیت انسان عصر جدید پرداخت. زرتشت فرود آمده از کوهسار می تواند نماد متفکری تلقی شود که پس از سر در حقیقت انسان به سوی مردمانی نامتوجه به خویشتن آمده است. نیچه که از سنگینی و صعوبت دریافتی که نصیبش شده بی تاب است و در حالی شطح گونه و بی قرار سخن می گوید، آثاری خلق نمود که به گونه های مختلف قابل تفسیر است. اما هیدگر در همین مسیر با ژرف اندیشی تا پیش سقراطیان

پیش می رود و اساسی ترین پرسشهای تفکر جدید را کشف می کند. هیدگر اولین و مهمترین اثر خود، وجود و زمان، را با پرسش از وجود آغاز می کند. در نظر هیدگر پرسش راهبر تفکر است. "پرسش جستجو و طلب است". (۲) پرسش اصیل که نشانه طلب و جستجوی انسان است سررشته تفکر است. خود هیدگر با "پرسش وجود" به تفکر فراخوانده شده است. وی در مطالعاتش در تاریخ تفکر غرب بارها اهمیت این پرسش را تجربه می کند. وقتی در پی این پرسش روان می شود، پرسش او را به فرارفتن از متافیزیک می کشاند. وی با گذشت از متافیزیک به سطحی بنیادی تر از تفکر راه پیدا می کند. در مسیر همین پرسش و در همین مرحله است که به تفکر در باب ذات و حقیقت انسان راه پیدا می کند. به تعبیر خود وی: "در مسیر تفکری که در خدمت پرسش از حقیقت وجود است، تذکر به ذات انسان ضروری است. چون غفلت از وجود تجربه ای است در مقابل نامستوری وجود و این مربوط به نسبت وجود به ذات انسان به عنوان خود وجود است." (۳)

هیدگر با توجه به جهت فکری خویش و خصوصیات ذاتی آن، انسان را دازین *Dasein* (وجود خاص انسانی. برخی از مترجمین آن را به "بود خاص" یا "آنجا بود" برگردانده اند) می نامد. اصطلاحی که خود او با بار معنایی خاص جعل می کند. اطلاق دازین بر انسان اشاره به نسبت خاص انسان با وجود است. به تعبیر دیگر بالاترین شأن انسان آنست که نسبتی با وجود دارد. تنها دازین است که از وجود پرسش می کند، و لذا تنها موجودی است که برای پیگیری پرسش وجود باید به سراغش رفت. پرسش از وجود مهمترین پرسش انسان است و برای فهم این پرسش باید سراغ دازین رفت. نکته قابل توجه در این تأملات آنست که هیدگر در سیر تفکر در باب غرب و بحران حاصل از آن و در جستجوی ریشه های تفکر جدید بدین جا کشیده می شود. جعل اصطلاح دازین با این مقصود خود تذکری است به نسبت اصلی انسان با وجود؛ نسبتی که در تاریخ متافیزیک فراموش شده است. به نظر هیدگر غفلت از معنای حقیقت در صورت یونانی آلتیا (*alethea*) نیز نشانه دیگری از این واقعه است. تاریخ متافیزیک تاریخ غفلت از وجود و حقیقت آنست. آنچه مسئله است و باید بررسی شود این است که آیا ممکن است نسبتی از سوی وجود و حقیقت آن با ذات انسان

پدید آید؟" (۴) اگر برای این تفکر توفیق حاصل شود که به سرزمین متافیزیک بازگردد، تحولی در ذات انسان رخ خواهد داشت که توأم با تحول در متافیزیک خواهد بود. هیدگر در طرح آراء خود در موضوعات مختلف گویی به انحاء مختلف، صورتهای گوناگون نسبت ذات انسان به وجود را توصیف می کند. در تأمل بر پارمینیدس، (Parmenides) افلاطون (Plato) و ارسطو (Aristotole) که نحوه تکوین متافیزیک، منطق، اخلاق و انتولوژی را بررسی می کند، در چگونگی ظهور سوژکتیویسم دوره جدید، در کانت، (I. Kant)، هگل (G.Hegel) نیچه و همه متفکران دیگر پرسش اصلی او نحوه مواجه آنها با پرسش وجود است. (۵) در همین تأملات وی همواره به ذات و حقیقت انسان که در پی نحوه نسبتش با وجود تعین می یابد می اندیشد. تعینی که در پس آن همه شؤون و لوازم فردی و جمعی انسان دچار تغییر می شود. عمق و گستردگی تفکر هیدگر باعث تأثیر عظیم او بر همه متفکران قرن بیستم شده است.

نکته قابل توجه در متأخران و متأثران از هیدگر آنست که هرچند همگی تأثیری کلی از وی پذیرفته اند، ولی هر کدام به وجهی از تفکر وی اهمیت داده اند. شمار فیلسوفان متأثر از هیدگر که بنحوی ارتدکسی همه اصول و بنیانهای او را حفظ نموده باشند اندک است. حتی (پرسش از وجود) نزد بسیاری از متفکران متأثر از او مهم انگاشته نشده است. متفکرانی چون مارکوزه، فوکو، دریفوس و هابرماس (J.Habermas) اسلوتردایک (Sloterdijk) به معنایی هیدگریند ولی دغدغه وجود ندارند. اما پرسش از انسان و جوه و شؤون متفاوت او را همه جدی و اساسی تلقی نموده اند. شاید خود این نکته نشانی از اهمیت پرسشی است که همواره در کانون تفکر باقی می ماند.

دریفوس (Dreyfus) می نویسد: (به عقیده ما آثار فوکو (Foucault) مهمترین کوشش فکری زمان ما هم برای پرورش روش مطالعه در انسان و هم به منظور بازشناسی وضع فعلی جامعه ماست). (۶) توجه فوکو به انسان از آنجاست که وی تجدد (مدرنیته) را با عنوان "عصر انسان" توصیف می کند. (۷)

اگر عصر جدید عصر انسان است، دوره پست مدرن نیز دوره "پرسش از انسان" است. در

این دوره انسان نظری به راه طی شده دارد و به آینده می‌اندیشید، در حالی که برای آینده عزمی قاطع ندارد. برای فهم این خصوصیت باید زمان کنونی را با قرن هجدهم اروپا مقایسه کرد. عزم انسان در آن دوره قاطع است. به آینده امیدوار است. افقی جدید بر وی گشوده شده و او را به کوششی اساسی واداشته؛ می‌خواهد به سعادت و ترقی به صورتی که تازه کشف نموده دست یابد. متفکران بزرگ عصر روشنگری را با متفکران نیمه دوم قرن بیستم مقایسه کنید. رساله‌های نوشته شده در باب روشنگری (۸) را باید با آثار فیلسوفانی چون فوکو، دریدا و لیوتار مقایسه کرد. قرن بیستم با احساس بحران در تفکر آغاز می‌شود. نمونه‌ای بارز از این احساس در رساله هوسرل با عنوان "فلسفه و بحران انسان اروپایی" یافت می‌شود. (۹) قبلاً به نیچه اشاره شد. این احساس و آهنگ در همه نظامهای با اهمیت فلسفه معاصر احساس می‌شود. حتی در فیلسوفان تحلیلی نیز چنین سیری وجود دارد.

تکیه متفکران حلقه وین بر منطق و روش علوم و نگاه خوش بینانه آنها برای تبیین اصول علم جدید چندان تداوم نمی‌یابد. مقتدای فیلسوفان حلقه وین ویتگنشتاین است ولی ویتگنشتاین در مرحله متأخر تفکرش را نمی‌توان مدافع اصول تفکر مدرن به حساب آورد. وی با طرح نظریه بازی زبانی و تأیید عوالم ممکن نامتناهی که زبان مظهر آنهاست اطلاق انگاری عقل‌واندیشه مدرن را انکار می‌کند. فیلسوفان علم بتدریج با تردید در اصول و فرضیات بنیادی علوم به نظریاتی شبیه فیلسوفان هرمنوتیک نزدیک شدند. فیلسوفانی چون دیلتای (Dilthey) قبلاً در مبانی علوم انسانی اندیشیده بودند. دیلتای با طرح تاریخمندی فهم به تأمل در سهم فهم فاعل شناسا در علوم انسانی پرداخت. تا این زمان با تفکیک علوم انسانی و علوم طبیعی این تلقی غالب بود که در علوم طبیعی متعلق و مابازاء قابل اتکایی مصون از تحولات فهم انسانی وجود دارد. در حالیکه با تحولات در اصول و فرضیات علوم، بخصوص در فیزیک و تدقیق بیشتر در فهم انسانی و بخصوص مباحث هرمنوتیک در وجود چنین مرجع غیر قابل‌تردیدی تردید صورت گرفت. نظریات متفکرانی چون توماس کوهن و فایرابند نمونه‌ای از پیدایش تردید در قوام واستحکام اصول تفکر جدید در حوزه علم است. اساسی‌ترین کوشش فکری برای فهم وضعیت معاصر از مارتین

هیدگر سر زد. هیدگر خود را منشا تفکر نمی دانست بلکه خود را در اختیار تفکر احساس می کرد. گویی تفکری در جریان است که هیدگر سخنگوی آن است. "تفکر در جستجو، در وجود و زمان که هنوز در راه است درصدد بود که تفکر در راهی قرار گیرد که به نسبت حقیقت وجود به ذات انسان دست یابد." (۱۰)

"نسبت حقیقت وجود به انسان" اول باید در خود متفکر دریافته شود. این نکته ای است که هیدگر عمیقاً آن را دریافته است. در تلقی هیدگر متفکران سخنگوی وجودند، به تعبیر دیگر نگهبان خانه وجودند. وی در ابتدای یکی از سخنرانیهای خود می گوید: "وقتی که تفکر می خواهد آنچه را که توجه او را به خود جلب نموده دنبال کند گاه در این طریق خود متحول می شود تقاضا دارم در آنچه که از این پس می آید به طریق تفکر توجه کنید، نه به ماده آن." (۱۱)

این عبارت مبین اصالت پرسش و طلب است. پرسش راهبر انسان است. منشأ تحول در فکر پرسش است. در تفکر فلسفی پرسش مهمتر از پاسخ است. در توضیح این نکته به کتابی که بوسیله تعدادی از دوستان و شاگردان هیدگر نوشته شده است اشاره کنیم. کتابی با عنوان "پرسش از انسان" سرویراستار کتاب آقای هاینریش رمباخ (H.Rombach) معتقد است که یک پرسش در طول زمان به معانی مختلف بر انسان ظاهر می شود. مثلاً "پرسش از انسان" در هر دوره ای به گونه ای مورد توجه واقع شده و هر بار به صورتی راهبر انسان شده است. (۱۲)

بیمل (W.Biemel) از شارحان هیدگر می گوید: "از خصوصیات فکر هیدگر آنست که هرگز آرام نمی پذیرد، هرچند همواره برگرد همان امر واحد در گردش است. هر بار که فکر می کنیم به پایان کار رسیده ایم و می توانیم آن را دریابیم به سوی پرسش نویی افکنده شده ایم. او هر بنیانی را از زیر پای ما می کشد و پایان کار را به آغازی دیگر تبدیل می کند." (۱۳)

روش تفکر هیدگر سخن ویتگشتاین (L. Wittgenstein) را به ذهن متبادر می کند که در پایان تراکتاتوس می گوید اگر محتوای رساله فهمیده شد دیگر بدان نیازی نیست. رساله

به منزله نردبانی است که هرکس بالای آن رفت دیگر از آن بی نیاز است. آثار متفکر باید زمینه ورود به طریق تفکر را فراهم کند. بعد از قرار گرفتن در مسیر فلسفه، خود فلسفه می گوید که چیست.

سیر تفکر هیدگر برای کسانی که با حکمت ابن عربی و شارحان وی انس داشته باشند آشنا و پذیرفتنی می نماید. با مقایسه دو متفکر شباهتها و مقارنه های زیادی به ذهن متبادر می شود. هرچه تفکر هیدگر پیش می رود، احساس می شود که تفکر او را به افق و ساحاتی نزدیک می کند که ابن عربی و شارحان وی قبلاً در بستر و زمینه های دیگری آن را معرفی کرده اند. این احساس نزدیکی افقها به راحتی حاصل نمی شود و اگر هم حاصل شد اندیشه های رهن برای تطبیق های سطحی به ذهن هجوم می آورد و کار مقایسه و تطبیق را مشکل می سازد. اساس شباهت دو مشرب نحوه پرسش و طلب است. پرسش همه عمر هیدگر "پرسش وجود" بود. حیرت آورترین موضوعی که متفکران بزرگ در فرهنگهای مختلف را به خود فراخوانده است. این سرپرسش راهبر، هیدگر را به تأمل در ذات و حقیقت انسان می کشاند. اما هیدگر که در مسیر چنین پرسشهایی قرار دارد در زمان خویش و بستر فرهنگی و تمدنی خاصی واقع است. خود او دریافته است که انسان "در عالم بودن" است. اما اصالت پرسش و طلب او را به فراتر رفتن از یک عالم توانا می سازد. وی در همین مسیر با متفکران بزرگ تاریخ غرب هم سخن می شود. و عوالم فیلسوفان سرآغاز تاریخ غرب از پارمیندس و هراکلیت (Heraclitus) تا عالم مؤسسان متافیزیک چون دکارت، کانت و هگل را در می یابد.

دریافت بزرگ هیدگر، که او را از همه متفکران تاریخ متافیزیک مستثنی می کند زمانمندی وجود است. این دریافت چنان سنگین و عظیم است که یک عمر پربار و بی نظیر فکری را برای تفصیل دادن آن به خود اختصاص می دهد. این دریافت بنیادی هیدگر را به متفکری سیار و سالکی همواره در راه تبدیل می کند. درک زمانمندی وجود برای آشنایان با حکمت ابن عربی یادآور دریافت جلوه گری توقف ناپذیر وجود در مظهر اسماء است. مطلع ظهور وجود حقیقت انسان است و از همین مطلع است که همه تحولات و تبدلات عالم معنا

می یابد. (۱۴)

اگر پرسش از حقیقت انسان جدی تلقی شود و این پرسش آنگونه که شایسته است مورد تفکر قرار گیرد، راه اندیشیدن مشترک براساس میراث‌های متفاوت فکری نیز گشوده می شود. پرسش از حقیقت انسان پرسشی است که دیگر پرسش‌های تعیین کننده انسان را نیز دربردارد. با این پرسش امکانات و ساحات نامکشوف انسان که از دیدگاه عقل مدرن دورمانده مجدداً مورد تأمل قرار خواهد گرفت.

شاید اکنون که مرزها و وطن‌های جغرافیایی از میان برخاسته، انسان ناگزیر از وطن داشتن در جستجوی وطن حقیقی خود که باید از راه تأمل برذات خود آن را بیابد، با نزدیک شدن به وطن و خانه اصلی از بی خانمانی برهد. درد بی خانمانی انسان معاصر در آثار بسیاری از متفکران قرن بیستم اظهار شده است. هیدگر نیز در برخی از آثار خود به این درد انسان معاصر اشاره کرده و بزرگترین نگرانی خویش را فقر ذات و بی خانمانی انسان می داند. (۱۵)

اگر به راستی در آستانه چنین پرسش‌هایی واقع شویم آنگاه در صورت انس با حکمت‌های معنوی راهی برای ورود به پرسش‌های انسان معاصر خواهیم یافت. به فرض فهم پرسش و انس با سنت غنا و قدرت بی نظیر معارف و آثار ابن عربی برای ورود به عرصه مسایل انسان معاصر ما آشکار خواهد شد.

یادداشتها

- (۱) عنوانی که اخیراً کاستلز در کتاب خود با عنوان عصر اطلاعات بردوران ما اطلاق کرده است.
- (۲) هیدگر، وجود و زمان، ص ۵.
- (۳) هیدگر، بازگشت به سرزمین... ص ۳۶۷.
- (۴) همان، ص ۳۶۴.
- (۵) کتاب ورنر مارکس با عنوان هیدگر و سنت برای آشنایی با نحوه نظر هیدگر به فیلسوفان بزرگ غرب بسیار راهگشاست.
- (۶) دریفوس واریینو، میشل فوکو، ص ۴۵.
- (۷) همان، ص ۸۳.
- (۸) روشن نگری چیست؟
- (۹) فلسفه و بحران غرب.
- (۱۰) هیدگر، بازگشت... ، ص ۳۶۸.
- (۱۱) والتر بیمل، ص ۷.
- (۱۲) هانیریش رمباخ، مقدمه.
- (۱۳) والتر بیمل، ص ۸.
- (۱۴) بیان تصیلی این مطلب را به جای دیگر واگذار می کنیم. به عنوان نمونه (مقدمه کاشانی و شرح فص آدمی جامی).
- (۱۵) مسئله بی خانمانی (Heimlosigkeit) را هیدگر در رساله های مختلف از جمله در (نامه در باب اومانیسیم) مورد اشاره قرار داده است.

منابع

- Heidegger, Martin: *Sein und Zeit*, Max Niemeyer Verlag, Tubingen (1986).
- Heidegger, Martin: *Der Ruckgang in den Grund der Metaphysid* (in WegmarRen, Klostermann, 1978).
- Heidegger, Martin: *Über den Humanismus* (1946),(in Wegmarken, Klostermann, 1978).
- Pöggeler, Otto : *Der Denkweg Martin Heidegger*, Neske, Pfüllingen 1963.
- Biemel, Walter: *Heidegger*, RoRoRo Rowohlt 1973.
- Rombach, Heinrich: *Die frage nach dem Menschen*, Neske, Freiburg1978.
- Marx, Werner: *Heidegger und die Tradition*, W.Kohhammer Verlag, Stuttgart, 1961.

- هیدگر، هوسرل... : *فلسفه و بحران غرب*، ترجمه محمدرضا حوزی و... انتشارات هرمس، ۱۳۷۸.
- دریفوس ورابینو: *میشل فوکو*، ترجمه حسین بشریه، نشرنی، ۱۳۷۶.
- جامی عبدالرحمن: *نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص*، تصحیح ویلیام چیتیک، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- کاشانی عبدالرزاق: *شرح فصوص الحکم*، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰.
- کانت، لسینگ...: *روشن نگری چیست؟ ترجمه آرین پور*، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۶.